نشریه مکتب احیاء، ٤ (١٠)، ٤٠-٤٩/ بهار ١٤٠٥
10.22034/4.10.5

مقالهٔ پژوهشی

چیستی توسعهٔ مکان‌محور

ریحانه خرم‌رویی[1*]
امین ماهان[2,3]
۱. گروه معماری منظر، دانشکدهٔ معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران
۲. گروه معماری، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران
۳. مرکز تحقیقات مطالعات بافت‌های تاریخی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱۱/۲۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۰۱

واژگان کلیدی
توسعه، مکان‌محوری، حس مکان، توسعهٔ بومی، رویکرد سیستمی به توسعه

چکیده

مفهوم توسعه اگرچه در ادبیات علوم اجتماعی و برنامه‌ریزی به‌عنوان فرایندی برای ارتقای کمی و کیفی زندگی انسانی شناخته می‌شود، اما همچنان با ابهام‌های نظری و عملی متعددی روبه‌رو است. بخش مهمی از این ابهام ناشی از نادیده گرفتن بسترهای فرهنگی، اجتماعی و مکانی شکل‌گیری توسعه در جوامع مختلف است. بسیاری از رویکردهای رایج توسعه، از جمله نهادگرایی، مدرنیزاسیون، وابستگی و دیدگاه‌های بین‌المللی، گرچه هر یک ابعادی از توسعه را تبیین کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند تصویری جامع از ماهیت آن ارائه دهند. این پژوهش با طرح این فرضیه که فهم و تحقق توسعه بدون توجه به بستر مکانی و هویتی آن امکان‌پذیر نیست، به بررسی نسبت میان توسعه و مکان می‌پردازد. روش تحقیق بر مبنای تحلیل مفهومی و رویکرد دیالکتیکی است؛ بدین‌صورت که ابتدا از طریق تبیین آنتی‌تزها در قالب «آنچه توسعه نیست» و «آنچه مکان نیست» به بازخوانی انتقادی این دو مفهوم پرداخته شده و سپس با تلفیق نتایج حاصل، چارچوبی برای تبیین مفهوم «توسعهٔ مکان‌محور» ارائه می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد توسعه پدیده‌ای چندوجهی و سیستمی است که تحقق آن مستلزم پیوند با تجربهٔ زیستهٔ انسان، گذر زمان و شکل‌گیری احساس مکان در جامعه است. در این چارچوب، مکان نه صرفاً به‌عنوان یک بستر فیزیکی، بلکه به‌مثابه ساختاری از روابط، هویت و تجربه انسانی عمل می‌کند که می‌تواند فرایندهای توسعه را تسهیل، تسریع و تثبیت نماید. بر این اساس، توسعهٔ مکان‌محور به‌عنوان رویکردی تفسیری و کل‌نگر مطرح می‌شود که با فاصله گرفتن از نسخه‌های یکسان و وارداتی توسعه، امکان شکل‌گیری الگوهای بومی و پایدار پیشرفت را فراهم می‌سازد.

* نویسندهٔ مسئول: ۰۹۱۸۶۰۹۰۱۹۲ ,r.khoramrouei@ut.ac.ir

This is an open access article disributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]
[DOI: 10.22034/4.10.5]

مقدمه

توسعه در معنای جامع خود فرایندی پیچیده و چندبعدی است که رشد کمی و کیفی تولیدات و خدمات، بهبود کیفیت زندگی، تحول در ساختار اجتماعی، تعدیل توزیع درآمد، کاهش فقر و بیکاری، تأمین رفاه عمومی و نیز گسترش دانش و فناوری درون‌زا را در یک جامعه در بر می‌گیرد (توسلی، ۱۳۷۳، ۲۶). درک علمی توسعه مستلزم پذیرش رابطه‌ای دیالکتیکی میان عوامل تعیین‌کننده آن است که در قالب شرط‌های ضروری و کافی تبیین می‌شوند. در این میان، شرط کافی به‌عنوان مکمل شرط ضروری، ناظر بر ارتقای روابط تولیدی و ایجاد دگرگونی‌های ساختاری در جامعه است (تبریزی، ۱۳۸۲). با این حال، تحقق توسعه در هیچ جامعه‌ای در یک فضای بسته و منزوی امکان‌پذیر نیست؛ بلکه توسعه در بستر فرهنگی و اجتماعی هر جامعه و در تعامل با عوامل تسهیل‌کننده یا بازدارنده شکل می‌گیرد و بدین‌ترتیب حضور آشکار یا پنهان خود را بر برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای تحمیل می‌کند. از سوی دیگر، تمایز قطعی میان ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مسائل توسعه همواره آسان نیست؛ زیرا فعالیت‌های اقتصادی یک جامعه ـ شامل تولید، توزیع و مصرف ـ بخشی از فرهنگ آن جامعه به‌شمار می‌آید و تحت تأثیر زمینه‌های ذهنی، سنت‌های تاریخی و ارزش‌های فرهنگی آن قرار دارد. بدین‌ترتیب، زیربنای فرهنگی هر ملت به‌صورت نامرئی در الگوهای زندگی و روابط اقتصادی آن تجلی می‌یابد.

در ادبیات علوم اجتماعی، مفهوم توسعه (Development) عمدتاً برای توصیف فرایندهای دگرگونی و تحول هدفمند در جهت پیشرفت یا بازسازماندهی جوامع موسوم به توسعه‌نیافته به کار می‌رود (توسلی، ۱۳۷۳، ۳۲-۳۳). با وجود گسترش نظریه‌ها و رویکردهای متعدد در حوزهٔ توسعه، همچنان درک ماهیت و چیستی آن با چالش‌های جدی مواجه است. دیدگاه‌هایی همچون نهادگرایی، مدرنیزاسیون، وابستگی، رویکردهای بین‌المللی و پساتوسعه‌گرایی، هر یک کوشیده‌اند ابعادی از پدیده توسعه را تبیین کنند، اما هیچ‌یک به‌تنهایی نتوانسته‌اند تصویری جامع از آن ارائه دهند. در نتیجه، بسیاری از برنامه‌ریزان و مجریان حوزهٔ توسعه در فهم و به‌کارگیری این مفهوم با مسائل و ابهام‌های متعددی روبه‌رو هستند. یکی از دلایل مهم ناکامی برخی برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای را می‌توان در نادیده گرفتن بسترهای شکل‌گیری توسعه جست‌وجو کرد. در این میان، تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی میان جوامع سبب می‌شود بسترهای شکل‌گیری و تحقق توسعه نیز متفاوت باشد. از این‌رو، شناخت مکان و به‌طور کلی جغرافیا و محیط، در فهم صحیح فرایند توسعه نقشی اساسی ایفا می‌کند. با وجود پیشنهاد راهکارهای گوناگون در چارچوب نظریه‌های توسعه، همچنان مسئلهٔ فهم و کاربرد توسعه در بسیاری از جوامع با ابهام همراه است. به نظر می‌رسد برای آنکه توسعه به مفهومی فراگیر و کارآمد تبدیل شود، باید با عناصر مکانی و هویتی هر جامعه پیوند یابد. در چنین رویکردی، توسعه نه به‌عنوان نسخه‌ای واحد و جهان‌شمول، بلکه به‌مثابه پدیده‌ای تسهیل‌گر در تعامل با فرهنگ و ویژگی‌های هر جامعه در نظر گرفته می‌شود.

بر این اساس، می‌توان فرض کرد که شرط لازم برای درک صحیح توسعه، شناخت هم‌زمان توسعه و مکان به‌عنوان بستر شکل‌گیری آن است. در این چارچوب، مکان می‌تواند نقشی تسهیل‌کننده، تسریع‌کننده و تثبیت‌کننده در فرایند توسعه ایفا کند. بر مبنای این دیدگاه، پرسش اصلی پژوهش آن است که مفهوم «توسعهٔ مکان‌محور» چیست و رابطهٔ میان این دو مؤلفه چگونه قابل تبیین است. ازاین‌رو، در این پژوهش ابتدا با رویکردی انتقادی و از طریق بررسی آنتی‌تزها، تحت عناوین «آنچه توسعه نیست» و «آنچه مکان نیست»، ابعاد و زوایای مختلف این دو مفهوم واکاوی می‌شود. سپس با بهره‌گیری از نتایج حاصل، این فرض مطرح می‌گردد که برای تبدیل توسعه به مفهومی زاینده و کارآمد در جوامع مختلف، لازم است رویکردی مکان‌محور در فهم و تحقق آن اتخاذ شود.

مبانی نظری

• مفهوم توسعه[1]

مفهوم توسعه به‌مثابه پیشرفت، تا حد زیادی حاصل منازعه فکری میان طرفدارانِ میراث باستانی و هواداران جهان مدرن است. این منازعه عمدتاً بر مقایسه برتری‌ها و شایستگی‌های تمدن یونان باستان با ظرفیت‌های نوظهور تمدن اروپای مدرن متمرکز بود؛ تمدنی که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آن شکل‌گیری ایدهٔ پیشرفت مستمر بشر به شمار می‌آید (احمدیان، ۱۳۹۶، ۲۵-۲۶). در ادامه این تحولات فکری، مفهوم توسعه به‌تدریج در علوم اجتماعی جایگاهی محوری یافت و به یکی از مفاهیم بنیادین در تحلیل تحولات اجتماعی و اقتصادی تبدیل شد. توسعه مفهومی چندبعدی و پیچیده است که پیرامون آن نظریه‌ها و برداشت‌های گوناگونی ارائه شده است. تحلیلگران و کنشگران حوزهٔ توسعه نیز با توجه به رویکردهای نظری و زمینه‌های اجتماعی مختلف، تفسیرهای متفاوتی از آن عرضه کرده‌اند؛ ازاین‌رو توسعه با نوعی پیچیدگی مفهومی و تنوع تفسیری همراه است.

کاربرد گسترده اصطلاح توسعه عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم[2] رواج یافت؛ دوره‌ای که توجه به برنامه‌ریزی برای تحول و پیشرفت جوامع اهمیت بیشتری پیدا کرد. در معنای لغوی نیز توسعه به معنای خروج از لفاف و گشوده شدن تدریجی ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها تلقی می‌شود (علی پورپیجانی و همکاران، ۱۳۹۷، ۷۲). پس از جنگ جهانی دوم، یکی از اهداف اصلی سیاست‌های توسعه‌ای، گذار از ساختارهای سنتی به سوی جامعه‌ای مبتنی‌بر دانش، تولید و فناوری بود (ازکیا، ۱۳۸۴، ۶۰). این رویکرد که به‌ویژه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مورد توجه قرار گرفت، در عمل نیز مبنای برنامه‌های توسعه‌ای قرار گرفت و به‌تدریج در مسیر تحول مفهومی خود، ابعاد و مضامین گسترده‌تری را دربر گرفت. یکی از نخستین مضامین تکمیلی در این زمینه، مفهوم توسعهٔ اقتصادی بود که در مراحل اولیه بیش از هر چیز بر دستیابی

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]

[DOI: 10.22034/4.10.3]

به شاخص‌های کمی رشد اقتصادی و افزایش تولید ملی تأکید داشت (سلیمی‌فر، ۱۳۸۱ ؛ Motaghi, 2016). در دورهٔ مدرن، توسعه‌یافتگی غالباً به معنای مواجهه با آینده‌ای نامعین و متفاوت از گذشته تلقی می‌شد؛ وضعیتی که از یک سو مستلزم شکل‌گیری نوعی نگرش انتزاعی نسبت به نظم اجتماعی و از سوی دیگر نیازمند درونی‌سازی عقلانیت در ساختارهای فردی و اجتماعی بود. چنین تحولی در چارچوب چند روند اساسی قابل درک است: نخست، گسترش سرمایه‌داری و نقش تعیین‌کننده فناوری، همراه با شکل‌گیری سوژه‌ای خودبنیاد که در پی تسلط بر طبیعت است؛ دوم، اعتلای علم جدید که بر تجربه‌گرایی و روش علمی استوار است؛ سوم، گسترش بوروکراسی و عقلانیت بوروکراتیک که ماکس وبر از آن با عنوان «قفس آهنین» یاد می‌کند؛ و چهارم، تقویت نگرش تاریخ‌گرایانه و حرکت در بستر تاریخ مدرن که بازتابی از فهم فلسفی پیشرفت به شمار می‌رود. در مجموع، مفهوم توسعه به‌عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی، از زوایا و ابعاد مختلف مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و هر یک از نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند بخشی از پیچیدگی‌های آن را تبیین کنند.

• آنچه که توسعه نیست (نظریه‌های مرتبط با توسعه)

- نظریهٔ نوسازی (مدرنیزاسیون)

نخستین نظریه‌هایی که به‌طور مشخص با عنوان «توسعه» مطرح شدند، توسط لوئیس (۱۹۵۴)، نورکس (۱۹۵۴)، نلسون (۱۹۵۶)، روستو (۱۹۶۰) و لیبن‌اشتاین (۱۹۶۰) ارائه شدند که مجموعهٔ آن‌ها امروزه با عنوان رویکرد مدرنیزاسیون یا نوسازی شناخته می‌شود (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۴). در این چارچوب، توسعه به معنای جایگزینی ارزش‌های سنتی با ارزش‌های نوین تلقی می‌شود (وبستر، ۱۳۸۰، ۴۷). پارسونز، ردنیلید، اسملسر و روستو از جمله نظریه‌پردازان برجسته این حوزه‌اند. نظریهٔ نوسازی با تأکید بر الگوی توسعهٔ درون‌زا، منابع داخلی و شرایط خاص اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را منشأ تحول و پیشرفت می‌داند. در این دیدگاه، توسعه حاصل به‌کارگیری اصول و الگوهای آزموده‌ای است که بسترهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی لازم برای تحول و تکامل جوامع را فراهم می‌آورند.

همان‌گونه که اشاره شد، واژهٔ توسعه در معنای لغوی به مفهوم «خروج از لفاف» است و در چارچوب نظریهٔ نوسازی، این لفاف به جامعهٔ سنتی اشاره دارد؛ از این‌رو جوامع برای دستیابی به تجدد باید از مرحله سنتی عبور کنند. این برداشت مورد توجه پژوهشگرانی چون لرنر، شرام و راجرز نیز قرار داشت (علی پورپیجانی و همکاران، ۱۳۹۷، ۷۲). نظریه‌های نوسازی با تحلیل تحولاتی که در اروپای غربی رخ داد و آن را از اقتصاد سنتی به اقتصاد مدرن سوق داد، در پی شناسایی مسیر تحول در کشورهای توسعه‌نیافته بودند.

رویکرد مدرنیزاسیون و نظریه‌های وابسته به آن دارای چند ویژگی اساسی‌اند: نخست، تأکید بر حاکمیت عقلانیت در غرب به‌عنوان عامل پیشرفت (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۴)؛ دوم، فرض همگونی نسبی کشورهای توسعه‌نیافته و شباهت وضعیت آن‌ها به مراحل تاریخی پیشین کشورهای توسعه‌یافته؛ و سوم، تأکید بر موانع داخلی توسعه‌نیافتگی و ضرورت اصلاح عوامل درونی برای دستیابی به توسعه.

با این حال، نگاه تک‌بعدی به توسعه، غلبه شاخص‌های کمی مانند رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری فیزیکی، رویکرد خطی و مکانیکی به مراحل توسعه و بی‌توجهی به بسترهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و ناهمگونی کشورهای در حال توسعه از مهم‌ترین انتقادهای وارد بر این نظریه‌ها به شمار می‌رود (Adelman, 1999).

- نظریهٔ توسعهٔ انسانی

پس از جنگ جهانی دوم، معیارهای سنجش توسعه از شاخص‌های کمی مانند رشد تولید ناخالص داخلی، به‌تدریج به‌سوی معیارهای انسانی‌تر و کیفی‌تر حرکت کردند. در سال‌های نخست پس از جنگ، با گسترش جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ظهور دولت‌های تازه، توسعه عمدتاً مترادف با صنعتی‌شدن تلقی می‌شد؛ اما به‌مرور، برداشت‌ها و نظریه‌های جدیدی دربارهٔ توسعه شکل گرفت (موثقی و کاهه، ۱۳۹۴، ۹۶۹). اقتصاددانان توسعه در این دوره بر ابعاد کیفی توسعه تأکید کردند و هدف آن را افزایش رفاه و ثروت مردم، ریشه‌کنی فقر و ایجاد اشتغال دانستند (سلیمی‌فر، ۱۳۸۱ ؛ Motaghi, 2016). در دههٔ ۱۹۷۰، در پی انتقادهای گسترده به رویکرد مدرنیزاسیون، چارچوب جدیدی با عنوان «توسعهٔ انسانی» مطرح شد. نظریه‌پردازانی چون آمارتیاسن[۳] (۱۹۷۳-۱۹۹۹)، محبوب‌الحق (۱۹۷۶-۱۹۹۶)، استریتن (۱۹۸۰-۱۹۹۵) و حسین عظیمی از بنیان‌گذاران این رویکرد به شمار می‌روند. آنان توسعه را پدیده‌ای انسان‌محور تعریف کرده و نتیجهٔ توسعه را در رشد قابلیت‌ها، شکوفایی توانایی‌ها و گسترش فرصت‌های انسانی جستجو می‌کنند (علی پورپیجانی، ۱۳۹۷، ۷۲).

در این رویکرد، رفع نیازهای اساسی انسان نقطهٔ آغاز است؛ به‌ویژه تأکید می‌شود که افزایش درآمد به‌تنهایی برای کاهش فقر مطلق کافی نیست و باید همراه با بهبود خدمات عمومی مانند آموزش، بهداشت و تقویت مشارکت اجتماعی باشد. مرحله بعدی این تحول، طرح «رویکرد عام توسعهٔ انسانی» بود که بر دو اصل بنیادین تأکید داشت:

نخست آنکه رویکردهای پیشین توسعه، انسان‌محور نبودند و بسیاری از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر کیفیت زندگی مانند آزادی، فرصت، اوقات فراغت و کرامت انسانی را نادیده می‌گرفتند؛ دوم آنکه توسعهٔ انسانی بر ارتقای توانایی‌ها و عملکردهای انسان به‌عنوان غایت توسعه تأکید دارد، نه صرفاً افزایش کارایی اقتصادی. در این چارچوب، انسان هدف نهایی توسعه است، نه ابزاری برای رشد اقتصادی (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۵). در سطح سیاستگذاری، سازمان‌های بین‌المللی برای سنجش توسعه، از شاخص‌هایی چون درآمد سرانه، سطح سواد و امید به زندگی بهره می‌گیرند. بانک

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]
[DOI: 10.22034/4.10.5]

جهانی معمولاً درآمد سرانه را به‌عنوان معیار اصلی طبقه‌بندی کشورها به‌کار می‌گیرد. برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد نیز از سال ۱۹۹۰ تاکنون، شاخص توسعه انسانی (HDI) را به‌عنوان معیاری ترکیبی برای سنجش وضعیت توسعهٔ کشورها منتشر می‌کند (موثقی و کاهه، ۱۳۹۴، ۹۶۹).

- نظریهٔ وابستگی (مکتب وابستگی)

نظریهٔ وابستگی در واکنش به رویکردهای پیشین توسعه، به‌ویژه نظریه‌های انسان‌محور، و عمدتاً در بستر تفکر مارکسیستی شکل گرفت. اندیشه‌ورزانی چون فرانک (۱۹۶۹، ۱۹۷۹، ۱۹۹۸) و والرشتاین (۱۹۷۴، ۱۹۸۰، ۱۹۸۹، ۲۰۱۱) از مهم‌ترین نمایندگان این مکتب‌اند.

با وجود تنوع و گاه تضاد میان دیدگاه‌های وابستگی، هستهٔ اصلی این رویکرد بر این باور استوار است که توسعه‌نیافتگی خود محصول توسعه‌یافتگی است؛ به بیان دیگر، فرایند توسعه در جهان پیشرفته به قیمت بازتولید توسعه‌نیافتگی در جهان سوم تحقق یافته است (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۵). مبنای اصلی این مکتب آن است که توسعه و توسعه‌نیافتگی را نمی‌توان جدا از یکدیگر و بدون در نظر گرفتن ساختار نظام جهانی تبیین کرد (روکس‌برو، ۱۳۹۹، ۷۲). نظریه‌پردازان وابستگی با نقد رویکرد مرحله‌گرایانه نوسازی استدلال می‌کنند که جوامع توسعه‌نیافته در مرحله‌ای تاریخی مشابه مراحل پیشین کشورهای توسعه‌یافته قرار ندارند.

از نظر آنان، جهان سوم در خلأ تاریخی یا ساختاری به‌سر نمی‌برد، بلکه توسعه‌نیافتگی آن حاصل فرایندهای تاریخی و مناسبات اقتصادی ـ سیاسی نابرابر میان کشورهای مرکز و پیرامون است (ازکیا، ۱۳۸۴، ۵۵). بنابراین، توسعه‌نیافتگی نه نتیجهٔ ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی درونی جوامع پیرامونی، بلکه معلول ارتباطات خارجی نامتوازن و ساختار وابسته آن‌هاست (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۵). زمینه‌های تاریخی دههٔ ۱۹۷۰ میلادی نقش مهمی در ظهور این اندیشه داشت. بسیاری از کشورهای آفریقایی که سابقهٔ طولانی استعمار داشتند، با فقر مطلق و فقدان نهادهای پایه‌ای توسعه مواجه بودند. کشورهای خاورمیانه نیز تا پیش از شوک نفتی نخست در تله توسعه‌نیافتگی گرفتار بودند و پس از افزایش درآمدهای نفتی، الگوی مصرف‌گرایی جایگزین توسعهٔ ساختاری شد. در آمریکای لاتین نیز باوجود پیروی از نسخه‌های نهادهای بین‌المللی و نزدیکی سیاسی ـ اقتصادی به آمریکا، بحران‌های بدهی و فقر گسترده استمرار یافت.

در شرق آسیا نیز توسعهٔ اقتصادهای نوظهور مانند کره‌جنوبی، سنگاپور و تایوان هنوز در مراحل اولیه بود و موفقیت آن‌ها تثبیت نشده بود (سلیمی فر، ۱۳۸۱). با توجه به این شرایط، مکتب وابستگی راه غلبه بر توسعه‌نیافتگی را در «گسستن از بیرون و بازگشت به درون» می‌بینند. به‌زعم این رویکرد، تا زمانی که وابستگی ساختاری به کشورهای توسعه‌یافته تداوم دارد، تحقق توسعهٔ پایدار در جهان سوم ممکن نیست.

هدف این مکتب نه طرد صنعتی‌شدن، دموکراسی یا مدرنیته، بلکه تأکید بر این واقعیت است که دستیابی به این اهداف در چارچوب روابط نابرابر جهانی یا ممکن نیست یا به شکل‌گیری تناقضاتی منجر می‌شود که خود با توسعه ناسازگارند (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۶).

- نظریه نهادگرایی

به دنبال تحولات اقتصادی در عرصه جهانی از جمله شکوفایی اقتصادهای شرق آسیا از یک سو، و سقوط نظام‌های سوسیالیستی از سوی دیگر، دیدگاه‌ها و تفکرات جدیدی مطرح شد. نورث (۱۹۹۰، ۲۰۰۹، ۲۰۱۳) و عجم اوغلو (۲۰۰۹، ۲۰۱۲) بر تحلیل کم و کیف بسترهای سیاسی، اجتماعی، و تاریخی تحقق نظام بازار و سرمایه‌داری تمرکز دارند. از این‌رو در این دوره به نقش بازار و بخش خصوصی در توسعه توجه کرده‌اند و در کنار آن یک دولت کوچک و قوی و فعال توسعه‌خواه را توصیه می‌کنند. آن‌ها همچنین توجه ویژه‌ای به بستر سیاسی ـ اجتماعی تحقق بازار دارند. این گروه تکمیل‌کنندهٔ نظریه‌های متعارف توسعه‌اند که عنوان دوست دار بازار یا بازارگرا برای آن‌ها مناسب به نظر می‌رسد. صنعتی شدن اقتصادهای جنوب شرق آسیا و پیشرفت‌های قابل‌توجه دو اقتصاد بزرگ آسیا (چین) و (هند) که براساس ارتباط با توسعه‌یافته‌ها، استفاده از پتانسیل‌های خارجی و مزیت‌های نسبی اتفاق افتاده بود، از دلایل این گروه برای برگشت به بازار است (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۷).

- نظریهٔ پساتوسعه

در بستر موج‌های فکری پست‌مدرنیسم در غرب و بنیادگرایی دینی در شرق پدید آمد و واکنشی انتقادی نسبت به مدرنیته، نوسازی و حتی اصل «گفتمان توسعه» بود (موثقی، ۱۳۸۷، ۲۲). این رویکرد که متأثر از اندیشه‌های میشل فوکو است، توسعه را نه بازنمایی واقعیت بلکه سازندهٔ آن می‌داند؛ به این معنا که گفتمان توسعه با تولید دانش و معنا، شیوه‌های بدیل فهم واقعیت را حذف کرده و نوعی قدرت سامان‌دهنده ایجاد می‌کند (Kiely, 1999, 31). در این چارچوب، به‌زعم نظریه‌پردازان پساتوسعه، توسعهٔ ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سلطهٔ غرب بر جهان سوم است؛ چنان‌که غرب با تعیین معیارهای توسعه، دیگر جوامع را بر اساس الگوی خود می‌سنجد و تفاوت‌ها را به‌جای «تنوع»، نشانه «عقب‌ماندگی» تلقی می‌کند. از این منظر، توسعهٔ نظمی گفتمانی است که تفاوت‌ها را طبقه‌بندی و تعیین می‌کند چه چیز «قاعده» و چه چیز «خلاف قاعده» است (Munck, 1999, 68). از متفکران برجستهٔ این مکتب می‌توان به اسکوبار[۴] (۱۹۸۸، ۱۹۹۲، ۱۹۹۵، ۱۹۹۸)، ساکس (۱۹۹۲، ۲۰۰۰) و گولت (۱۹۹۵، ۲۰۰۶) اشاره کرد. آنان با نقد مفروضات نظریه‌های کلاسیک توسعه، نشان می‌دهند که مفهوم توسعه و توسعه‌گرایی بازتابی از روابط قدرت در دوران جنگ سرد و ابزاری برای مهار کمونیسم بوده است. بر این اساس، توسعه نه پروژه‌ای علمی بلکه «زبان قدرت» در جهان مدرن بوده که اکنون به بن‌بست رسیده و باید از آن عبور کرد. در نتیجه، پساتوسعه‌گرایی خواهان گشودن فضا برای بدیل‌هایی بر پایهٔ فرهنگ، دانش و کنش محلی است و از جنبش‌های اجتماعی کثرت‌گرا و مردمی در برابر

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]
[DOI: 10.22034/4.10.3]

سیاست‌های متمرکز دفاع می‌کند (احمدیان، ۱۳۹۶، ۴۰-۴۱). جوهرهٔ این رویکرد بر «محلی‌گرایی» و احیای ارزش‌های بومی است. پساتوسعه‌گرایان، برخلاف بسیاری از رویکردهای مدرن، سنت را مانعی برای توسعه نمی‌دانند بلکه آن را منبعی غنی از دانش و توانایی برای بازسازی خلاق زندگی اجتماعی ـ اقتصادی و رهایی از وابستگی به بازارهای جهانی می‌شمارند (علوی و رنج‌پور، ۱۳۹۲، ۱۸۳). بر همین اساس، آنان نوعی توسعهٔ مردم‌گرا را پیشنهاد می‌کنند که در آن جنبش‌های اجتماعی و کنشگران محلی جایگزین نخبگان دولت‌گرا می‌شوند (احمدیان، ۱۳۹۶، ۴۱-۴۴) و فرایند تصمیم‌گیری به‌جای سازوکارهای متمرکز، به سوی الگوی دموکراسی مستقیم سوق می‌یابد (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۹۷). با این حال، پساتوسعه‌گرایی با چالش‌های جدی روبه‌روست. مهم‌ترین نقد آن است که درحالی‌که این رویکرد بر مشارکت، گفت‌وگو، تکثرگرایی و نفی نخبه‌گرایی تأکید دارد، روشن نمی‌کند چگونه نظریه‌پردازانش به‌جای جوامع در حال توسعه تصمیم می‌گیرند و توسعه را برای آنان «نامطلوب» می‌دانند.

همچنین تأکید گولت (۱۹۸۹) بر مشارکت محلی در عمل با موانع ساختاری و نهادی جدی در کشورهای در حال توسعه مواجه است (حاج امینی و ابوترابی، ۱۳۹۷، ۱۰۹).

• آنچه مکان نیست (لامکانی)

مفهوم «لامکان» نخستین‌بار توسط داگلاس (۱۹۶۶) مطرح شد. جک نسر (۱۹۹۸) در پژوهش خود دربارهٔ سیمای ارزیابانه شهر نشان داد که تصویر ذهنی شهروندان از محیط شهری، شامل عناصری است که بنا بر ادراک ساکنان، می‌توانند مطلوب یا نامطلوب باشند. در این میان، برخی اجزا به‌عنوان «خارج از مکان» درک می‌شوند؛ عناصری چون برخی تابلوها، علائم یا خودروها که از نظر ساکنان به‌منزلهٔ عناصر مزاحم تلقی می‌گردند (بندرآباد، ۱۳۹۶، ۱۵۹). این ادراک بسته به شرایط محیطی، کیفیت فضا و زمینهٔ ادراکی می‌تواند متفاوت باشد. برای نمونه، فضاهای رهاشده، زباله یا نشانه‌های تخریب‌گرایی از عوامل تقویت‌کنندهٔ حس «خارج از مکان بودن» هستند. همچنین هر عنصر شهری که با زمینه و جایگاه متناسب خود در تضاد قرار گیرد، اغلب بر زمینه تحمیل شده و به‌عنوان جزء نامطلوب شناسایی می‌شود (بندرآباد، ۱۳۹۶، ۱۶۷). یکی از نمودهای بارز این مفهوم در شهرهای معاصر، پدیدهٔ دست‌فروشی است. درحالی‌که متخصصان شهری آن را مزاحم و مختل‌کنندهٔ نظم می‌دانند و به‌دنبال حذف آن‌اند، برای بسیاری از شهروندان این پدیده جنبه‌ای جذاب و بخشی از حیات شهری است. بنابراین، «خارج از مکان» مفهومی مطلق نیست و به ادراک جمعی و زمینهٔ فرهنگی وابسته است. در ادبیات نظری، لامکانی اغلب با معنای منفی، شامل عناصر مزاحم، ادراک منفی از فضا و اجزای متضاد با زمینه شهری تعریف می‌شود.

این فضاها فاقد هویت مکانی، ارتباط تاریخی یا فرهنگی‌اند و ازاین‌رو ارزش‌ها و معانی در آن‌ها تجلی نمی‌یابد. نمونه‌های بارز لامکان‌ها شامل فضاهای استاندارد و بی‌هویت مانند پمپ‌بنزین‌ها، فست‌فودها و مراکز خرید کنار جاده است که می‌توانند در هر نقطه‌ای ظاهر شوند و رابطه‌ای با محیط پیرامون ندارند (بندرآباد، ۱۳۹۶، ۱۵۲). در نتیجه، تقلیل مکان به ابعاد کمی و مکانیکی، و نادیده گرفتن معانی، تاریخ و احساس انسانی، به تولید فضاهای بی‌هویت و لامکان می‌انجامد؛ فضاهایی که نه بازتاب فرهنگ‌اند و نه قابلیت ایجاد دلبستگی مکانی دارند.

• آنچه مکان است

در «فرهنگ لغت جغرافیای آکسفورد» مکان نقطه‌ای مشخص بر سطح زمین تعریف می‌شود که بستر شکل‌گیری ارزش‌های انسانی است. در «وبستر» نیز علاوه بر بعد جغرافیایی، به جنبه اجتماعی مکان و نحوهٔ قرارگیری انسان‌ها در فضا اشاره شده است (بمانیان و محمودی‌نژاد، ۱۳۸۸، ۲۰). به‌طور کلی، فضا گستره‌ای انتزاعی و باز است، در حالی‌که مکان بخشی از این فضاست که توسط فرد یا پدیده‌ای اشغال و با معانی، ارزش‌ها و تجربه‌های انسانی بارور می‌شود (مدنی‌پور، ۱۳۸۷، ۳۲). از همین رو مکان نتیجهٔ تعامل سه‌گانه رفتار انسان، مفاهیم و ویژگی‌های محیطی است. مکان از پیوند شبکه‌های اجتماعی، فرایندهای فرهنگی و نظام‌های ارتباطی در مقیاس‌های مختلف شکل می‌گیرد و هویت مکانی پاسخی است به نیاز انسان برای شناسایی خود از طریق عناصر فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی (بدیعی ازنداهی و پوینده، ۱۳۹۲، ۱). آگاهی از حضور در مکان زمانی حاصل می‌شود که فرد لایه‌های مفهومی محیط را درک کرده و احساس تعلق و دلبستگی را تجربه کند. این دلبستگی از تعامل با مکان در طول زمان، مشارکت در شکل‌گیری آن و ثبت خاطره در فضا ناشی می‌شود. به‌ویژه در پدیدارشناسی مکان، تجربهٔ زیسته رکن اصلی ادراک به شمار می‌رود (بدیعی و همکاران، ۱۳۸۷، ۱۶۳). بدین ترتیب، مکان مرکز تجربهٔ آنی انسان و حاصل امتزاج او با نظم طبیعی است (رلف، ۱۳۸۹، ۱۶۷). مکان ترکیبی از «جا»، «منظر»، «آیین»، «مسیرها»، «دیگران» و «تجربه» است و بدون فهم این ابعاد انسانی نمی‌توان بخشی از فضا را مکان نامید (پورجعفر، ۱۳۹۰، ۱۴). سکونتگاه‌ها نیز صرفاً ظرف فیزیکی فعالیت‌ها نیستند، بلکه تجسم هستی انسان‌اند. نمونهٔ این امر آن است که هنگام قدم‌زدن، خانه‌ای که در فاصلهٔ دورتر قرار دارد ممکن است از نظر ادراکی به ما نزدیک‌تر باشد، زیرا ذهن انسان نه صرفاً فضا بلکه معنا را ادراک می‌کند؛ ذهنیت انسانی فعالانه محیط را تفسیر، احساس و معناگذاری می‌کند (پرتوی، ۱۳۸۷، ۶۸). به تعبیر هایدگر، هویت انسان از طریق «سکنی‌گزینی» و فهم اشیاء شکل می‌گیرد و مکان نقشی اساسی در اصالت بشر دارد (بمانیان و محمودی‌نژاد، ۱۳۸۸، ۱۷). مکان از دو جهت بر هویت اثر می‌گذارد: نخست از طریق ویژگی‌های عینی و دوم از طریق تجارب ادراکی و معنایی (بدیعی ازنداهی و پوینده، ۱۳۹۲، ۴). در همان راستا، رلف سه مؤلفه «کالبد»، «فعالیت» و «معنا» را پایه‌های هویت مکان می‌داند و تأکید می‌کند که فهم «معنا» پیچیده‌ترین بخش آن است (رلف، ۱۳۸۹، ۶۲). لینچ نیز معنا را یکی از معیارهای اصلی مکان خوب می‌داند؛ به این معنا که مکان باید برای ساکنان

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]
[DOI: 10.22034/4.10.5]

قابل‌ادراک، قابل‌شناسایی و پیوندخورده با ارزش‌ها و مفاهیم فرهنگی باشد. از دید شولتز نیز هرچند ساختار مکان در زمان تغییر می‌کند، اما مکان‌ها از هویت خود محافظت می‌کنند و حس مکان لزوماً از بین نمی‌رود (پرتوی، ۱۳۸۷، ۱۲۱؛ بدیعی ازنداهی و پوینده، ۱۳۹۲، ۶). در حوزهٔ منظر نیز رویکرد پدیدارشناختی بر تجربهٔ حسی تأکید دارد؛ منظری که نه صرفاً مجموعه‌ای از عناصر، بلکه کلیتی ادراکی شامل صدا، بو و کیفیت‌های لمسی است و توانایی تداعی و ماندگاری در حافظه را دارد. خلق چنین منظری محیطی پیوسته، معنادار و از نظر حسی ارضاکننده ایجاد می‌کند (ماتلاک، ۱۳۷۹، ۵۵-۵۶). نوربرگ‌شولتز نیز بیان می‌کند که مکان‌ها دارای کیفیت‌های ذاتی‌اند و مداخلهٔ انسان زمانی موفق است که کاراکتر مکان به‌درستی شناخته شود و طراحی در هماهنگی با آن صورت گیرد.

بنابراین مکان پدیده‌ای کیفی، چندبعدی و برایند نیروهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و روان‌شناختی است. مکان زمینهٔ تجربهٔ رویدادهای معنادار و عرصه‌ای درونی در تقابل با فضای بیرونی است. شاخصه‌های آن شامل کل‌گرایی، کالبدی-معنایی بودن، پیونددهندگی انسان و محیط، تکثرگرایی، پویایی و چندوجهی‌بودن است (تصویر ۱). بر این اساس، کاراکتر مکان به‌مثابه یک «امکان وجودی» می‌تواند بستری برای احیای هویت و عملکرد در محیط‌های شهری معاصر فراهم آورد.

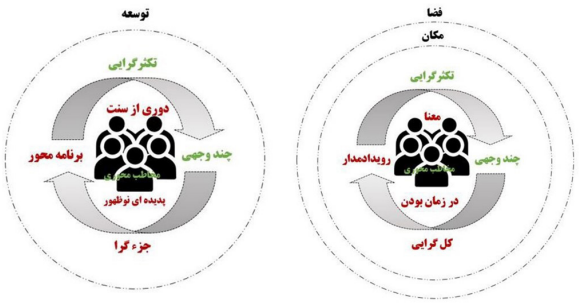

تصویر ۱. شاخص‌های مکانمند بودن تصویر سمت راست و شاخص‌ها و ویژگی‌های توسعه بر مبنای نظریه‌های مرتبط با توسعه تصویر سمت چپ، مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۵.

• رابطهٔ جغرافیا، مکان و توسعه

به‌زعم رلف، جغرافیا در بنیان خود رویکردی پدیدارشناسانه دارد و شناخت مکان تنها زمانی ممکن است که از این منظر مورد مطالعه قرار گیرد (تبریزی، ۱۳۸۲، ۹۷). پاسن نیز جغرافیا را مبتنی‌بر «خودآگاهی جغرافیایی» می‌داند و معتقد است جغرافی‌دان و جغرافیا تنها در جامعه‌ای معنا می‌یابند که واجد حس جغرافیایی باشد (بدیعی ازنداهی و پوینده، ۱۳۹۲، ۶). داردل نیز جغرافیا را تجربه‌ای آکنده از معنا و بنیان هستی انسانی معرفی می‌کند. در این میان، تیلور و فلینت مکان را مقیاسی جغرافیایی می‌دانند که زندگی روزمره در آن جریان دارد و در سلسله‌مراتب مقیاسی از سطح فردی تا جهانی امتداد می‌یابد. مکان حاصل تعامل عوامل محلی، ناحیه‌ای و جهانی است؛ جایی که میان «شرایط مکانی»، «هویت» و «زندگی مادی» روابط متقابل شکل می‌گیرد (بدیعی و همکاران، ۱۳۸۷، ۱۵۹). از آنجا که مقیاس‌ها در هم تنیده‌اند، تحلیل هر مکان تنها در چارچوب نظامی از مقیاس‌ها قابل فهم است (دولفوس، ۱۳۹۰، ۲۹). بر این اساس، مطالعهٔ مکان، دسترسی، الگوهای سکونت، کاربری زمین، مسیرهای حمل‌ونقل و اشاعهٔ ایده‌ها در چارچوب جغرافیایی برای حل مسائل توسعه ضروری است (بهفروز، ۱۳۷۹، ۱۰۳). جنبه‌های طبیعی و انسانی جغرافیا، از ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی گرفته تا عوامل سیاسی و اقتصادی، نقش تعیین‌کننده‌ای در توسعهٔ ملی دارند (علیزاده و مومنی، ۱۴۰۱، ۶۶). تفاوت‌های انسانی و فرهنگی و همچنین ویژگی‌های طبیعی نظیر ژئومورفولوژی، اقلیم، خاک و موقعیت، همچنان از عوامل پایدار شکل‌دهندهٔ نواحی و تفاوت‌های جغرافیایی‌اند. حتی در عصر فناوری، این عناصر غیرانسانی روند ناحیه‌سازی و تولید و بازتولید عناصر جغرافیایی همچون مکان، محله و مقیاس را تداوم می‌بخشند (حیدری‌فر و رضایی، ۱۳۹۱، ۸۱-۸۲؛ علیزاده و مومنی، ۱۴۰۱، ۶۶). وجود نابرابری فضایی نیز نشان‌دهنده پویایی جغرافیا در فرایند توسعه است؛ توسعه هم‌زمان تولیدکننده و بازتولیدکنندهٔ جغرافیاهای متمایز است. با وجود نفوذ نیروهای جهانی به دورافتاده‌ترین مناطق، فرایندهای متکی بر تاریخ، فرهنگ و محیط‌های خاص، مقاومت کرده و جغرافیاهای ناموزون تازه‌ای می‌آفرینند. کاسگرو[5] بر همین اساس، نگاه یکپارچه به جهان-مانند تصویر سیاره‌ای ارائه‌شده از آپولو-را نقد کرده و بر استمرار تفاوت‌های مکانی تأکید می‌کند (علیزاده و مومنی، ۱۴۰۱، ۶۷). هالووی نیز با تکیه بر جغرافیای انسانی و روان‌شناختی مکان، بر «حل‌ناشدنی بودن» مکان‌ها در عصر توسعه تأکید می‌کند. او با اشاره به محدودیت‌های حسی انسان-همچون لامسه، بویایی و ذائقه-معتقد است که این ادراکات پایه‌ای حس تعلق مکانی‌اند و مانع از محو جغرافیا می‌شوند. توسعه از خلال بازتولید تفاوت‌های ناحیه‌ای، پویایی نواحی و شبکه‌های اجتماعی شکل‌گرفته در مکان عمل می‌کند. این شبکه‌ها نه‌تنها نابرابر بلکه مبتنی‌بر تفاوت‌های جغرافیایی‌اند و توسعه وحدت جغرافیایی ایجاد نمی‌کند بلکه نابرابری فضایی را تشدید می‌نماید (حیدری‌فر و رضایی، ۱۳۹۱، ۸۳؛ علیزاده و مومنی، ۱۴۰۱، ۶۷). در مجموع، توسعه نه به معنای حذف جغرافیا، بلکه بیانگر زنده بودن آن است. نیروهای جهانی و محلی به‌طور همزمان عمل کرده و موجب تقویت منطقه‌گرایی، محلی‌شدن و تداوم ناحیه‌سازی می‌شوند. بنابراین در فرایند توسعه، جغرافیا نه تنها از میان نمی‌رود بلکه به طور مداوم تولید و بازتولید می‌شود و مکان‌ها همچنان نقش اساسی خود را در شکل‌دهی به تجربهٔ انسانی و الگوهای توسعه حفظ می‌کنند.

یافته‌ها

• آنچه توسعه است (توسعهٔ مکان‌محور)

تعریف «توسعه» همواره یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعات نزد برنامه‌ریزان و متفکران بوده است؛ به‌گونه‌ای که هنوز توافقی جامع

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]

[DOI: 10.22034/4.10.3]

دربارۀ معنای دقیق آن شکل نگرفته است. برخی توسعه را معادل افزایش درآمد می‌دانند، گروهی دیگر بر اشتغال، کیفیت زندگی، رفاه و شادی تأکید می‌کنند و عده‌ای نیز برآوردن نیازهای اساسی را معیار توسعه تلقی می‌نمایند. بدین‌ترتیب، توسعه برای افراد و مکاتب مختلف، تعاریف گوناگونی دارد؛ اما آنچه میان همه مشترک است، ضرورت پیشرفت و تمایل به دستیابی به آن است، هرچند هرکس پیشرفت را از زاویه دید خود تفسیر می‌کند. این وضعیت یادآور داستان افراد نابینایی است که هر یک با لمس بخشی از بدن فیل، برداشت درستی از جزء دارند اما تصویر کامل را درک نمی‌کنند. فهم امروزین توسعه نیز چنین است؛ مفسران و برنامه‌ریزان، معمولاً تنها یک جنبه از آن را مشاهده کرده و گمان می‌کنند حقیقت را یافته‌اند.

در حالی که توسعه پدیده‌ای پیچیده و چندلایه است و تنها با نگریستن هم‌زمان به جنبه‌های مختلف آن در قالب یک سیستم قابل فهم خواهد بود. بنابراین، هرچند تعریف توسعه دشوار است، مشاهده آثار آن آسان‌تر است (میسرا، ۱۳۶۴). چندبعدی بودن توسعه و ضرورت توجه هم‌زمان به ابعاد کمی و کیفی آن نشان می‌دهد که توسعه صرفاً مفهومی اقتصادی نیست، بلکه جریانی فراگیر است که ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی را در بر می‌گیرد.

توسعه در برخی دیدگاه‌ها، ابعاد غیر اقتصادی نقشی پررنگ‌تر دارند؛ چنان‌که کان جرز توسعۀ اجتماعی را شامل هر آنچه «اقتصادی» نیست دانسته و توسعه را به دو حوزۀ اقتصادی و اجتماعی تقسیم می‌کند (Motaghi, 2016). از منظر دیگر، توسعه مفهومی میان‌رشته‌ای است که نیازمند تعامل و گفتگوی مستمر میان ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، فناورانه و زیست‌محیطی است. در غیاب چنین همگرایی، توسعه به‌ویژه در زمینۀ بومی‌سازی با برداشت‌های متکثر و سلیقه‌ای مواجه می‌شود. این برداشت‌ها در عرصۀ عمل نیز به روایت‌های گوناگون منجر شده و فضایی مبهم ایجاد می‌کنند که پیامدی جز اتلاف منابع، افراط‌وتفریط و سردرگمی ندارد. تنوع برداشت‌های موجود در حوزۀ توسعه، برخاسته از اقتضائات زمانی و مکانی شکل‌گیری نظریه‌هاست و در ارزیابی تجربیات کشورهای مختلف باید این زمینه‌ها را در نظر گرفت. در فضای علمی ایران نیز رویکردهای متعدد و گاه متعارض به توسعه مشاهده می‌شود؛ برخی بر ابعاد اقتصادی، برخی سیاسی، برخی جامعه‌شناختی یا فرهنگی و برخی بر محیط‌زیست یا مدیریت تأکید می‌کنند. این تکثر تفاسیر، برخاسته از خاستگاه فکری مفسران است و نیازمند گفتگوی میان‌رشته‌ای برای ایجاد تفاهم و هم‌افزایی دیدگاه‌هاست. در این میان، هرمنوتیک به‌عنوان علم فهم و تفسیر می‌تواند راهگشای عبور از برداشت‌های سطحی و دستیابی به درکی عمیق‌تر از توسعه باشد. هرچه این فهم عمیق‌تر گردد، تعارض‌ها و سوءتفاهم‌های سلیقه‌ای کاهش یافته و امکان همکاری و هم‌افزایی میان دیدگاه‌های مختلف افزایش می‌یابد. توجه هرمنوتیکی به اقتضائات زمانی و مکانی همچنین مانع از تعمیم‌های ساده‌انگارانه و تجویز نسخه‌های یکسان برای شرایط متنوع می‌شود. این رویکرد به مفسران کمک می‌کند تا ضمن نقد سازندۀ نظریه‌های توسعه، سناریوهای هوشمندانه طراحی کرده و توسعۀ متناسب با شرایط کشور را نظریه‌پردازی کنند. بر این اساس، «توسعۀ مکان‌محور» را می‌توان رویکردی دانست که توسعه را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از شاخص‌های منفرد اقتصادی یا اجتماعی، بلکه به‌مثابه فرایندی چندبعدی، سیستمی و زمینه‌مند در بستر مکان تبیین می‌کند. در این رویکرد، فهم توسعه مستلزم توجه هم‌زمان به پیوند میان ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی در چارچوب ویژگی‌های تاریخی، نهادی و فضایی هر مکان است. توسعۀ مکان‌محور با بهره‌گیری از نگاه میان‌رشته‌ای و رهیافت هرمنوتیکی می‌کوشد از برداشت‌های تک‌بعدی و نسخه‌های عام و انتزاعی فاصله گرفته و تفسیر توسعه را بر پایۀ زمینه‌های زمانی و مکانی شکل دهد. بر این مبنا، سیاست‌ها و مداخلات توسعه‌ای زمانی اثربخش و پایدار خواهند بود که بر شناخت عمیق از بسترهای محلی، ظرفیت‌های بومی و تجربه‌های تاریخی استوار شوند و از طریق هم‌افزایی میان دیدگاه‌های مختلف، مسیر تحقق توسعه‌ای متوازن، معنادار و متناسب با شرایط هر مکان را فراهم آورند (تصویر ۲).

نتیجه‌گیری

ریشه‌داشتن در یک مکان مفهومی فراتر از صرف تجربۀ «احساس مکان» محسوب می‌شود. جامعه‌ای که تنها مجموعه‌ای از بناهای تاریخی، زیارتگاه‌ها یا موزه‌ها را در خود جای داده است، لزوماً واجد ریشه‌مندی عمیق در آن مکان نیست؛ زیرا بازنمایی گذشته در بسیاری از موارد حاصل کنشی آگاهانه و ارادی است، نه برآمده از زیست طبیعی و تداوم تجربه‌های زیسته. درک زمان‌مند از مکان و شکل‌گیری فرهنگ توسعۀ زمانی امکان‌پذیر می‌شود که رویدادهای جدید در پیوند با گذشته و در چارچوب ساختار معنایی مکان فهم شوند.

توسعه زمانی در جامعه اثرگذار خواهد بود که نه به‌عنوان رخدادی تک‌بعدی، بلکه به‌مثابه پدیده‌ای چندوجهی و سیستمی در نظر گرفته شود. گذار از جزءنگری به کل‌نگری در فهم توسعه، بستری فراهم می‌آورد که برنامه‌ریزی توسعه به سوی معنامحوری و مکان‌محوری حرکت کند و پیشران‌های توسعه بر اساس بسترهای واقعی مکان و تجربه‌های اجتماعی تعریف شوند. در چنین چارچوبی، تصور «توسعۀ آنی» کنار گذاشته می‌شود و توسعه به‌عنوان فرایندی تدریجی، زمان‌بر و وابسته به زمینه‌های مکانی فهم می‌گردد. ماهیت توسعه بر پایۀ فرایندهایی چون فهم، پیونددهی عناصر و افزایش عقلانیت شکل می‌گیرد. از این منظر، وجود و ماهیت توسعه دو مرحله جداگانه تلقی نمی‌شوند، بلکه از آغاز در پیوندی همزمان حضور دارند. بر این اساس، تقابل‌های دوگانه‌ای همچون عقل و اراده، فرد و جمع، جزء و کل، ذهنیت و عینیت یا نفس و بدن در تحلیل توسعه کارآمدی محدودی دارند؛ زیرا در عمل این عناصر درهم‌تنیده‌اند و هر یک وجهی از پیچیدگی فرایند توسعه را نمایان می‌سازند.

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]

[DOI: 10.22034/4.10.5]

توسعه

اصطلاح توسعه به صورت فراگیر پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است.

ویژگی توسعه و توسعه مندی	محتوای نظریه	نظریه پرداز
خروج از سنت	نظریه نوسازی:خروج از لفاف – لفاف همان جامعه سنتی است و جوامع برای متجدد شدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند	لرنر، شرام و راجرز
حل شدن مشکلات اجتماعی	مفهوم توسعه را در بهبود مصداق های آن در جامعه همچون فقر، بیکاری، نابرابری، تغذیه، بیماری و در آمد رانه جستجو نموده اند.	برنشتاین و برو گلید و می بر
پیشران های توسعه	همچون یکی از ابعاد کلان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فناوری را محور اصلی و پیشران توسعه و رشد و پیشرفت در دانند.	میسرا و میردال
مفهومی چند بعدی	توسعه را مفهومی چند بعدی جامعه می دانند که برای حرکت تکاملی جامعه نیازمند تغییرات در لایه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فناوری به صورت ترکیبی است.	مایکل تو دارو دادلی سیرز
انسان مداری	توسعه را بر مدار انسان تعریف نموده و محصول توسعه را در انسان و رشد و تکامل قابلیت ها و دریافت استحقاق های او جستجو می کنند.	آمارتیاسن و محبوب الحق و حسین عظیمی
تفسیر (ابزار فهم درست از توسعه)	هرمنوتیک به منظور شناخت تحلیل های سیاسی و اجتماعی و یا جنبه های انسان شناسی توسعه مورد استفاده بوده است. هرمنوتیک به عنوان روشی برای فهم نظریه پیچیدگی در خط مشی گذاری عمومی که مسئله توسعه یکی از موضوعات اصلی آن است، مطرح شده است. هرمنوتیک برای دستیابی به فهم مشترک در توسعه ساختارهای پیچیده دانشی و اطلاعاتی استفاده شده است.	دیلتای پیترزه دون لاویـــه فیشر واکنار شاردان مورکول کلوور و کلوور هانسن و رنکر کانکو و نسودا

مکان

ویژگی مکان	محتوای نظریه	نظریه پرداز
معنایی نمادین احساسی	مکان نه تنها از طریق بستر فیزیکی‌اش، بلکه به وسیله طیفی از فرایندهای اجتماعی روانشناختی که در آن روی می‌دهد مشخص شده و نه تنها درون مواضع فیزیکی تجسم می‌یابد، بلکه سرشار از معانی نمادین و دلبستگی‌های عاطفی و احساساتی است	Cuba & Hummon
	از این رو مکان مظروف راکدی برای ویژگی‌های زیستی- فیزیکی نیست بلکه پدیده‌ای حاصل از مجموعه‌ای از مکانیزم‌های فرهنگی و اجتماعی است که ارزش‌ها و معانی ویژه‌ای را به آن نسبت می‌دهند.	Cheng & Daniels
	توان مکان را به عنوان مرکز معنا یا حوزه توجه بر اساس تجربیات انسان، روابط اجتماعی، هیجانات و تفکرات توصیف می‌کند.	Tuan
	رلف برای تبیین اجزاء مکان از مولفه کالبد، فعالیت و معنا استفاده می‌کند و معنا را دارای اهمیت بیشتر نسبت به بقیه می‌داند.	رلف
کلی و کیفی	چیزی بیش از جایگاه تجربی است و منظور از مکان کلیتی است که از پدیده های عینی، دارای مصالح مادی، شکل، بافت و رنگ، ساخته شده است. این پدیده های عینی یک «خصلت» را تبیین می‌کنند که اساس مکان است. از این رو مکان یک «پدیدار کیفی و کلی» است که نمی توان آن را به هیچ یک از خصوصیاتش نظیر نسبت های فضایی بدون از دست دادن ماهیت عینی آن فرو کاست.	شولتز
کالبدی کالبدی- معنایی	مکان به عنوان یک موقعیت جغرافیایی مکان به عنوان ظرفی برای انتقال معنا	Amdu & Epstein-plioucht ch
اهمیت جنبه‌های فردی ادراک فضا/ اولویت ویژگی فیزیکی و فرمی	کانتر مدل سه بخشی مکان را متشکل از فعالیت، تصورات و فرم دانسته و تاثیر ویژگی‌های فرمی و فیزیکی را در ادراک فضا موثرتر می‌داند. همچنین فضا از نظر وی توسط افراد مختلف متفاوت ادراک می‌شود.	Canter

تصویر ۲. مقایسهٔ تطبیقی آرا نظریه‌پردازان در حوزهٔ توسعه و مکان. مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۵.

توسعه مفهومی «سهل‌الممتنع» به شمار می‌آید؛ بدین معنا که اگرچه ساختار درونی آن پیچیده است و مسیر تحقق آن در هر جامعه ویژگی‌های بومی و تاریخی خاص خود را دارد، در عین حال بر مجموعه‌ای از اصول و تجربه‌های آزموده نیز تکیه می‌کند. در این چارچوب، توسعه تلاشی برای سازمان‌دهی زمان تلقی می‌شود و سیاست‌گذاری توسعه وظیفه دارد کارآمدترین شیوه‌های این سازمان‌دهی را فراهم آورد. تحقق چنین امری مستلزم آن است که توسعه به عرصهٔ هم‌افزایی علوم و محل تلفیق داده‌ها، نظریه‌ها و تجربه‌های میان‌رشته‌ای تبدیل شود. ماهیت توسعه را می‌توان «تشکیکی» و مبتنی‌بر حرکت دانست؛ از این رو در سطوح مختلف شدت و ضعف بروز می‌یابد و خاستگاه آن در ویژگی‌های بنیادین انسان، از جمله جست‌وجوی حقیقت، عدالت، دانش و منفعت، ریشه دارد. در این چارچوب، نظریه‌های توسعه را نیز نمی‌توان به‌صورت تقابل‌های مطلق تفسیر کرد؛ هر یک از این نظریه‌ها وجهی از واقعیت توسعه را روشن می‌کنند و اغلب از طریق ترکیب، اصلاح و بازخوانی نظریات پیشین شکل گرفته‌اند.

انسان در برابر زمان و مکانی که در فرایند توسعه دگرگون می‌شود مسئولیت دارد. با این حال، همان‌گونه که تی‌یوآن اشاره می‌کند، انسان معاصر در شرایطی از شتاب و تحرک مداوم زندگی می‌کند که فرصت ریشه‌دار شدن در مکان کاهش یافته است و تجربهٔ او از مکان اغلب سطحی و گذرا باقی می‌ماند. هرچند کیفیت بصری یک محیط می‌تواند تأثیری فوری بر مخاطب بگذارد، شکل‌گیری «احساس مکان» فرایندی تدریجی و عمیق است. شناخت مکان نوعی ادراک انباشتی است که در بسیاری موارد به‌صورت ناخودآگاه و در نتیجه تجربه‌های زیسته شکل می‌گیرد. در این میان، شدت و عمق تجربه اهمیت بیشتری نسبت به صرف طول مدت حضور در یک مکان دارد؛ زیرا هرچه رویدادهای عمیق‌تر و معنادارتری در یک فضا رخ دهد، درک انسان از آن فضا دقیق‌تر و پایدارتر خواهد شد. یکی از چالش‌های مهم در مسیر توسعه، وابستگی به نسخه‌های ناقص و وارداتی است؛ نسخه‌هایی که اغلب تنها مظاهر بیرونی مدرنیته را منتقل کرده و از زمینه‌های فلسفی، فرهنگی و تاریخی آن غفلت کرده‌اند. این الگوها نه‌تنها ناقص‌اند، بلکه در فرایند بومی‌سازی نیز گاه با تفسیرهای سلیقه‌ای، برداشت‌های نادرست یا اتکای افراطی به نظریه‌های منسوخ همراه شده‌اند. از این‌رو، بازنگری در مبانی فکری و نظری توسعه ضرورتی اساسی به شمار می‌آید. اگرچه مسیر توسعه ممکن است با گسست‌ها، وقفه‌ها یا بازگشت‌هایی همراه شود، اما تجربهٔ زیسته و حافظهٔ تاریخی جوامع به‌مثابه نوعی سرمایهٔ پایدار باقی می‌ماند و در شرایط مناسب امکان احیا و تداوم مسیر توسعه را فراهم می‌کند.

در این چارچوب، مفهوم «توسعهٔ مکان‌محور» به‌عنوان جمع‌بندی این بحث قابل تبیین است. توسعهٔ مکان‌محور بر این فرض استوار است که فرایند توسعه تنها زمانی می‌تواند پایدار و اثربخش باشد که در پیوندی ارگانیک با ویژگی‌های مکانی، هویت اجتماعی، تجربه‌های تاریخی و ظرفیت‌های بومی هر مکان شکل گیرد. چنین رویکردی با تأکید بر درک زمان‌مند از مکان، تقویت احساس مکان، توجه به تجربه‌های زیسته و بهره‌گیری از نگاه سیستمی و میان‌رشته‌ای، از الگوهای عام، شتاب‌زده و غیرمتناسب با زمینه‌های محلی فاصله می‌گیرد. در نتیجه، توسعه نه به‌عنوان مجموعه‌ای از مداخلات منفصل، بلکه به‌مثابه فرایندی تدریجی، معناگرا و ریشه‌دار در بستر مکان فهم می‌شود؛ فرایندی که در آن سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای بر اساس شناخت عمیق از ساختار اجتماعی، فرهنگی و فضایی هر مکان طراحی و اجرا می‌شوند (تصویر ۳).

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]

[DOI: 10.22034/4.10.3]



تصویر ۳. شاخص های توسعهٔ مکان‌محور، مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۵.

اعلام عدم تعارض منافع

نگارندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافعی برای ایشان وجود نداشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این واژه در لغتنامهٔ دهخدا بدین سان معنا شده است: توسعهٔ [تَ سِ عِ] (ع مص) فراخی و فراخ کردن و گاهی از غیر ناقص است هم بر این وزن مصدر می آید. همچنین در فرهنگ معین (تُ سِ عِ) [ع . توسعهٔ] ۱ - (مص م.) گشاد کردن ، فراخ کردن ، وسعت دادن . ۲ - (اِمص .) گشادی، فراخی. ۳ - ترقی، پیشرفت معنی شده است.

۲. مفهوم توسعه و استفاده کاربردی از آن به صورت مشخص به بعد از جنگ جهانی دوم (دوره پساجنگ از ۶۰ -۱۹۵۰) برمی‌گردد.

۳. آمارتیا سن تعریف انسان گرایانه تری از توسعه مطرح کرد و آن را با مفهوم آزادی پیوند داد. آمارتیا سن در کتاب خود در سال ۱۹۹۸ توسعه را به معنای رهایی از عوامل محدود کننده آزادی همچون گرسنگی یا حکومت استبدادی دانست که فرصتها و انتخاب افراد را محدود میکند. وی استدلال میکند که توسعه را باید بر حسب توسعه توانایی های مردم برای رهنمون کردن آنها به سمت زندگی شایسته ارزیابی کرد (سن، ۱۳۸۱).

۴. به نظر اسکوبار (۱۹۹۵)، توسعه به فضایی برای اندیشه و عمل تبدیل شده تا آنجاکه مردم از دیدگاه توسعه غربی به دنیا نگاه می کنند و مخالفان توسعه نیـز انتقادات را با واژه ها و دلالت های توسعه ای مطرح می کنند.

۵. Denis Cosgrove

فهرست منابع

• احمدیان، قدرت. (۱۳۹۶). نقد کتاب پایان توسعه؛ پساتوسعه‌گرایی و بن‌بست‌های پارادایم توسعه. *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۷(۸)، ۲۵-۴۶.

• ازکیا، مصطفی. (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی توسعه*. انتشارات کیهان.

• بدیعی ازنداهی، مرجان و پوینده، محمد هادی. (۱۳۹۲). پدیدار شناسی و رابطه هویت و مکان در مقیاس های جغرافیایی. *فصلنامه علمی پژوهشی نگرهش های نو در جغرافیای انسانی*. ۵(۲). ۱۹-۱.

• بدیعی ازنداهی، مرجان و پناهنده‌خواه، موسی و مختاری، راضیه. (۱۳۸۷). نقش حس مکانی در هویت بومی مطالعه موردی: دانشجویان یاسوجی دانشگاه‌های تهران. *فصلنامه بین المللی ژئوپلیتیک*، ۴(۱۲). ۱۷۵-۱۵۷.

• بمانیان، محمدرضا، و محمودی‌نژاد، هادی. (۱۳۸۸). *مبانی برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری روستایی*. تهران: هله؛ طحان.

• بندرآباد، علیرضا. (۱۳۹۶). مقایسه تطبیقی مفاهیم «مکان» و «خارج از مکان» در توسعه اجتماعی شهر از دیدگاه روان‌شناسی محیطی. *برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، (۳۲).

• بهفروز، فاطمه.) ۱۳۷۹). تحلیل جغرافیایی بر توسعه و تبیین رفاه انسانی در دنیا. *فصلنامه پژوهشهای جغرافیائی*، ۳۸، ۹۷-۱۱۳.

• پورجعفر، محمد رضا؛ پورمند، حسن علی؛ ذبیحی، حسین هاشمی دمنه، لیلاسادات و تابان، محسن. (۱۳۹۰). پدیدار شناسی هویت و مکان در بافت های تاریخی. *فصلنامه مطالعات شهر ایرانی اسلامی*، ۳، ۲۰-۱۱.

• پرتوی، پروین. (۱۳۹۲). *پدیدار شناسی مکان*. انتشارات موسسه تالیف ترجمه و نشر آثار هنری متن.

• تبریزی، جلال. (۱۳۸۲). *تأثیر نوسازی بر ایجاد حس لامکانی* [رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس].

• تبریزی، بهروز. (۱۳۸۲). رشد و توسعه: دو مفهوم مکمل یکدیگر و نه جانشین هم، *مجله دانش و مردم*، ۴.

• توسلی، غلامعلی. (۱۳۷۳). جامعیت مفهوم توسعه و رابطه آن با فرهنگ. *مجله فرهنگ توسعه*، ۱۵.

• حاج امینی، مهدی و ابوترابی، محمد علی. (۱۳۹۷). توسعهٔ فهمِ توسعه: خوانش انتقادی کتاب تصورِ عصر پساتوسعه. *پژوهش‌نامه انتقادیِ متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۸(۹)، ۱۱۴-۹۳.

• حیدری‌فر، محمدرئوف و رضایی، ناصر. (۱۳۹۱). جهانی شدن و تحول مفهوم جغرافیا. *فصلنامه علمی- پژوهشی اطلاعات جغرافیایی سپهر*، ۲۱(۸۴). ۷۷-۸۹.

• دولفوس، اولیویه. (۱۳۹۰). *فضای جهانی: تأملی در چگونگی پدیده جهانی‌شدن* (ترجمه، سیروس سهامی). تهران: نشر پاپلی.

• رلف، ادوارد. (۱۳۸۹). *مکان و بی مکانی* (ترجمه: محمد رضا نقصان محمدی؛ کاظم مندگاری و زهیر متکی). آرمانشهر.

• روکس‌برو، یان. (۱۳۹۹). *نظریه‌های توسعه‌نیافتگی* (ترجمه مصطفی ازکیا). تهران: انتشارات اندیشه احسان.

• سلیمی‌فر، مصطفی. (۱۳۸۱). مطالعه روند تغییرات سطوح توسعه صنعتی و توسعه منطقه‌ای در ایران طی دوره ۱۳۵۵-۱۳۷۵. *تحقیقات اقتصادی*، (۶۱)، ۳۸-۵۲.

• سن، آمارتیا. (۱۳۸۱). *توسعه بمثابه آزادی* (ترجمه، موثقی، سید احمد). تهران: تهران دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

• علی پورپیجانی، افشین؛ الوانی، سیدمهدی؛ خنیفر، حسین؛ موثقی، سید احمد و یزدانی، حمیدرضا. (۱۳۹۷). هرمنوتیک و توسعه: رهیافتی هرمنوتیکی جهت مواجهه با گسست فکری در مفهوم توسعه. *فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی*. ۷(۳). ۹۳-۷۱.

• علوی، لیلا، و رنج‌پور، رضا. (۱۳۹۲). گفتمانی بدیل برای توسعه: رویکرد انسان‌شناختی به مفهوم توسعه. *پژوهش‌های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)*، ۱۴(۱)، ۱۶۹-۱۹۲.

• علیزاده، سعیده و مومنی، فرشاد. (۱۴۰۱). جغرافیا، اقتصاد و توسعه: توصیه‌هایی برای برنامه هفتم توسعه کشور. *فصلنامه علمی انجمن جغرافیایی ایران*، ۲۰(۷۵)، ۷۸-۵۷.

• ماتلاک، جان ال.(۱۳۷۹). *آشنایی با طراحی محیط و منظر* (جلد دوم).

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]

[DOI: 10.22034/4.10.5]

تهران: سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهر تهران.
• مدنی‌پور، علی. (۱۳۸۷). *فضاهای عمومی و خصوصی شهر*. تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
• موثقی، سید احمد. (۱۳۸۷). *اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی*. موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
• موثقی، سید احمد وکاهه، علیرضا. (۱۳۹۴). دولت توسعه خواه و زمینه های توسعه در ایران. *فصلنامه سیاست*، ۴۵(۴).
• میسرا، آر.پی. (۱۳۶۴). مفهوم توسعه ۱ (مشخصه های جامعه عقب افتاده)، *مجله جهاد*، ۷۶.
• وبستر، اندرو. (۱۳۸۰). *درآمدی بر جامعه‌شناسی توسعه* (ترجمه امیرحسین اصغری). تهران: نشر کوهسار.

• Kiely, R. (1999). *The last refuge of the noble savage: A critical assessment of postdevelopment* .
• Motagi, S. (2016). Examining the Indices of Social Development in Iran (A Descriptive-Analytical Approach to Development Plans). *Journal of Iranian Social Studies, 10*(2.3), 183-205.
• Munck, R. (1999). "Dependency and imperialism in the new times: A latin americanperspective". *European Journal of Development Research, 11*(1).
• Sardar, Z. (1993). An anthropological critique of development: the growth of ignorance. In M. Hobart (Ed.). Routledge.
• theory". *European Journal of Development Research, 11*(1).

[Downloaded from jors-sj.com on 2026-11-25]

COPYRIGHTS
Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Revitalization School journal. This is an open access article disributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

نحوهٔ ارجاع به این مقاله
خرم‌رویی، ریحانه و ماهان، امین. (۱۴۰۵). چیستی توسعهٔ مکان‌محور. *مکتب احیاء*، ۴(۱۰)، ۴۰-۴۹.

DOI: https://doi.org/4.10.5/10.22034
URL: https://jors-sj.com/article-117-1-fa.html

[DOI: 10.22034/4.10.5]